

رفقای همیشگی

جین گرین

برگردان: نورا نوایور

www.ketab.ir



جین گرین

رفقای همیشگی

برگردان: نورا نوایور

چاپ اول: ۱۴۰۰ - شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: نوبت آفرین ۵ - ۸۸۹۳۹۷۳۴

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۷۹۱۲۸

www.ketab.ir

حق چاپ محفوظ است.



تهران، خیابان سیمون بولیوار، بلوار الوند، برج رویال، واحد ۷

@yadearmitapub

yadearmita@gmail.com

سرشناسه	گرین، جین، ۱۹۶۸-م. Green, Jane, 1968-
عنوان و نام پدیدآور	مقایسه همیشگی / جین گرین : برگردان نورا نوایور.
مشخصات نشر	تهران : یاد آر، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	۴۴۸ ص.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۹۶۷۹۱-۲-۸ :
وضعیت فهرست نویسی	فیپا :
یادداشت	عنوان اصلی: The friends we keep. 2019
موضوع	داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۰م.
موضوع	English fiction - 20th century :
شناسه افزوده	نوایور، نورا، ۱۳۳۹ - ، مترجم
رده بندی کنگره	کریمی عباسی، عباس، ۱۳۵۲ سرویراستار و دبیر مجموعه
رده بندی دیویی	PZ۳ :
شماره کتابشناسی ملی	۸۲۳/۹۱۴ :
	۶۱۶۸۹۷۶ :

پیش درآمد

۲۰۱۶

بن

نگرانم که خیلی دیر نشده باشد، باید سال‌ها پیش دست به این کار می‌زدم جای آنکه سرم را زیر برف کنم و بگذارم ازدواجم به بیراهه برود. در این چند ماه اخیر که هوش و حواسم به‌جاست، احساس متفاوتی دارم و مدام دلتنگ گذشته‌ام. دعا می‌کنم برای بهبود اوضاع خیلی دیر نشده باشد، برای بهتر کردن جهنمی که برای او درست کرده‌ام، برای شروعی تازه.

همه‌اش در این فکرم که حال و هوای ما در ابتدای ازدواجمان چطور بود، در ماه غسل‌مان، زمانی که لحظه‌ای از یکدیگر دست نمی‌کشیدیم. کارکنان هتل به محض دیدن ما لبخند به لب می‌آوردند؛ ما خیلی عاشق هم بودیم. آن سال‌های اول خیلی خوب بود. گشتن به دنبال خانه‌ای در سامرست، تلاش برای بچه‌دار شدن، باور اینکه زندگی به همان راهی می‌رود که ما می‌خواهیم و اینکه هر چه آرزویش را داشتیم به دست خواهد آمد.

امیدم به خداست که خیلی دیر نشده باشد و بتوانیم به مسیر اصلی زندگی برگردیم. باید با واقعیت روبرو شد. من مردی نیستم که از روی یک هوس آنی کاری کند، من دانشمندم. به جز سال‌هایی که مشروب می‌نوشیدم هیچ‌وقت از روی هوس کاری نکردم، ولی حالا دیگر هشیارم. پزشک معالجم گفت یک لیوان دیگر مشروب مرا می‌کشد. برای اولین بار در زندگی‌ام از سر گرفتن نوشیدن انتخاب من نیست. نه ماه

است که بدون نوشیدن زندگی کرده‌ام و این بار حالم خیلی خوب است. تنها چیزی که اوضاع درستی ندارد ازدواجم است و در این مورد نمی‌توانم همسرم را مقصر بدانم. من در طول این سال‌ها زندگی را برای زن بیچاره‌ام جهنم کرده‌ام؛ مشکل نوشیدن، از هوش رفتن‌های مکرر و غیبت‌های چند روزه‌ی گاه‌وبیگاه از خانه. باورم نمی‌شود هنوز کنارم مانده؛ گرچه اگر بخواهم روراست باشم باید بگویم ما فقط ظاهراً با هم هستیم. از وقتی کارم را در لندن شروع کردم به ندرت با هم حرف زده‌ایم. من آخر هفته‌ها در خانه هستم و در طول این مدت ما دوتا مثل حرکت کشتی‌ها در شب فقط از کنار هم رد می‌شویم. می‌دانم که همسرم هنوز در سطل زباله به دنبال بطری‌های خالی ودکا می‌گردد. فکر می‌کردم سال‌ها درد و رنج او را التیام داده اما کافی نبوده. می‌توانم حس کنم که از من کناره می‌گیرد و دور می‌شود، آنقدر در خود فرو می‌رود که نمی‌دانم راهی برای بهبود این وضع وجود دارد یا نه. باید برای برگرداندن همسرم دست به کار بزرگی بزنم؛ باید شگفت‌زده‌اش کنم و گذشته‌مان را به یادش بیاورم. آخ اگر راهی باشد که بتوانم این زندگی را برای بیست و پنج سال آینده بسازم. سرم را به پنجره‌ی قطار تکیه داده‌ام. قطار سرعت می‌گیرد و از حومه‌ی لندن می‌گذرد، تراس خانه‌های آجری و گیاهانی که از سنگ‌چین دیوارها بالا رفته‌اند با سرعت از برابر چشمم می‌گذرند، اما من اینها را نمی‌بینم، امروز نه. هر چند ثانیه یک بار گوشی‌ام را بیرون می‌آورم و به صفحه‌اش نگاه می‌کنم، به دو کارت پرواز فرودگاه هیترو^۱ که برای پرواز با هواپیمای بریتیش ایرویز^۲ به مقصد نیس برای صبح دوشنبه صادر شده. در آنجا از موسسه‌ی هرترز اتومبیلی کرایه می‌کنیم و به هتل می‌رویم که تقریباً بیست و پنج سال پیش ماه غسل‌مان را در آنجا

۱. فرودگاه بین‌المللی هیترو لندن که معمولاً به اسم «هیترو» نامیده می‌شود در غرب شهر لندن قرار دارد و میلیون‌ها مسافر را در سال جابجا می‌کند. شمار زیاد مسافران باعث شده تا فرودگاه هیترو به‌عنوان پر رفت و آمدترین فرودگاه در بریتانیا، پرتددترین فرودگاه در اروپا و ششمین فرودگاه شلوغ و پرازدهام در جهان شناخته شود. فرودگاه هیترو در منطقه‌ی هیلینگدون لندن و در ۲۲ کیلومتری غرب شهر لندن واقع شده است.

۲. British Airways

گذراندیم. من تا پیش از آن هیچ وقت جنوب فرانسه را ندیده بودم. البته همسر من با آن قسمت آشنایی داشت، اما با آن هتل آشنا نبود. والدین او در همان نزدیکی خانه‌ای داشتند پس این بخش از فرانسه برای هر دوی ما خاص بود. در آن زمان چنان پرنده‌های عاشقی بودیم که به ندرت برای گشت و گذار هتل را ترک می کردیم. صبح‌ها دیر از خواب بیدار می شدیم و در تراس، زیر دیواری که با الهام از طرح‌های مگرت^۱ کاشی کاری شده بود برای صبحانه نان کروسان تازه می خوردیم، همه‌ی روز کنار استخر لم می دادیم و به سختی می توانستیم حواسمان را به خواندن کتاب‌هایی بدهیم که همراه خودمان آورده بودیم. من چند مجله‌ی علمی همراه خود داشتم و همسر من به همین خاطر دست می انداخت، ولی خود او هم چندان اشتیاقی به خواندن کتاب‌های داستانی که با خود آورده بود نداشت. چشم ما دو نفر فقط و فقط دیگری را می دید.

همسر من پوستی رنگ پریده و شفاف داشت؛ آنقدر که فکر می کردی زیر پوستش را می بینی، موهایش پر پشت و بلند بود و از شدت سرخی برق می زد و تا کمرش می رسید. در آن روزها اغلب بازویش را به دورم حلقه می کرد و به چهارمین انگشت دست چپش خیره می شد و می خندید، چون می گفت هنوز باور ندارد که ازدواج کرده‌ایم.

«بن بدجنس^۲، من با این بن بدجنس عروسی کردم»

من هم همراه او می خندیدم. شاید خنده‌ام تا حدودی به خاطر این لقب مسخره بود، اما بیشتر به این دلیل که من هم ازدواجمان را باور نداشتم. من همسر یکی از زیباترین دخترهایی شده بودم که تا آن روز دیده بودم، دختری که وقتی برای اولین بار در دانشکده دیدمش به نظر می رسید هیچ تفاهمی با من نداشته باشد. حتی امید نداشتم بتوانم صحبت کوتاهی با او بکنم، چه برسد به اینکه با او ازدواج کنم. من شوهر او بودم! باورم نمی شد او مال من شده. نمی توانستم باور کنم مرا انتخاب کرده.

۱. رنه مگرت نقاش بلژیکی، یکی از برجسته‌ترین نمایندگان سوررئالیسم در نقاشی و ابداع کننده‌ی جناس تصویری است.